



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

چهارشنبه ۲۱ جولای ۲۰۲۱

حمید انوری

## به سلسله، "سلسله"

این سلسله، سلسله جنگ و خونریزی و بربادی نیست، این سلسله، سلسله وحشت و خیانت و جنایت نیست، سلسله نامردی و نامردمی نیست، سلسله جاسوسی و پستی و پلشتی نیست، این سلسله، سلسله وطن فروشی و دیده درائی و ... نیست، که اساس آن در کودتای منحوس هفتم ثور ۱۳۵۷ گذاشته شد و مرحله نوین آن در تجاوز عریان روسی در ششم جدی ۱۳۵۸ آغاز گردید و در کودتای هشتم ثور ۱۳۷۱ به قوام رسید و تا امروز ادامه دارد.

این سلسله، سلسله موی یار نیست.

این سلسله اما، سلسله "سلسله" دختر سفیر است و اینکه تنی چند از هموطنان ما با شنیدن اینکه دختر سفیر افغانستان در اسلام آباد اختطاف شده و ...، گویا آب را نا دیده، موزه ها از پا کشیدند و شعر سرودند و نظم و نثر انشاء کردند و صحبت از حیثیت و وقار و ناموس افغان به راه انداختند و یکی به فرق خود زدند و دو تا به فرق پاکستان و پاکستانی ها و ...، و آن دیگری صحبت را به جایی کشانید که بجای ذکر نام "پاکستان"، گپ از "چتلستان" به میان کشید و ...

اما قبل از اینکه به سلسله، "سلسله" بپردازم، لازم می افتد تا خدمت آن عده از هموطنان خود صادقانه به عرض برسانم که استفاده از کلمات و اصطلاحات غیر انسانی، "چتلستان" و "دالخوران" و ...، از جاده انسانی و آدمیت و اخلاق به دور است و در حقیقت با استفاده از همچو اصطلاحات، ما دامن خود را سر خود بالا میکنیم و تربیه خانوادگی خود را به نمایش میگذاریم.

با استفاده از اصطلاح خارج از اخلاق انسانی، در حقیقت به بیشتر از ۲۰۰ میلیون پاکستانی مسلمان توهین روا داشته ایم. آیا چنین کاری انسانی، افغانی و مسلمانی است؟!

یا اینکه یک عده هموطنان ما از سر خشم به پاکستانی‌ها "دالخور‌ها" خطاب میکنند، آیا دال خوردن عیب است؟ آیا در افغانستان هیچ کس دال نمی خورد؟ آیا هندی‌ها بیشتر از پاکستانی‌ها دال مصرف نمی کنند؟ آیا واقعاً دال از خوردن نیست، که "دالخوری" عیب باشد؟ و هزار و یک آیا و اما و مگر دیگر...، به نود و هشت فیصد (۹۸٪) مردم افغانستان که زیر خط فقر زندگی دارند، نیز توهین روا داشته ایم.

آیا همین پاکستانی‌ها نبودند و نیستند که بیشتر از پنج میلیون مهاجر افغان را با پیشانی باز پذیرفتند و می پذیرند هنوز؟

یک مقایسه گنرا بکنید بین وضع و پیش آمد پاکستانی‌ها در مقابل مهاجرین افغان در چهل و چند سال پسین و وضع و پیش آمد ایرانی‌ها اندرین قسمت و کلاه خود را قاضی بسازید و خود قضاوت کنید.

ما مردم باید لااقل در این چهار دهه گذشته همین اندازه فهم و درک پیدا میکردیم، که نکردیم، تا بدانیم که بین مردم یک کشور و حکومت‌های شان، تفاوتی است از زمین تا ثریا. ما هر مشکلی که داریم با حکومتات، نظامیان و استخبارات دولتی و نیز مدرسه‌های دینی و...، این کشورها داشتیم و داریم، این تفکیک اما در مورد مردم ایران و آخنک‌های شان با درد و دریغ که صادق نیست. برمیگردیم به سلسله، "سلسله" دختر سفیر.

اخبار و گزارشات حاکی از آن بود که "سلسله"، به سلسله خرید‌های روزانه یا هفته وار و یا هم ماهوار همیشگی، سوار تاکسی می شود و میرود تا از بازار اسلام آباد خریداری کند و...، بعد از خرید سوار یک تاکسی دیگر شده، راه خانه پیش می گیرد که یکی دو نفر داخل تاکسی می شوند و...، بعد همان روز دوباره به خانه بر میگردد و باقی ماجرا و صحبت از گروگان گیری و شکنجه است و...

این کمترین از چند و چون قضیه واقف نیستم و جریان هنوز تحت بررسی و تحقیق قرار دارد، و اما خوشحالم که "سلسله جان" سلامت به منزل رسیده است. من نه "سلسله" را می شناسم و نه قبله گاه سفیر شده شانرا، در حالیکه کاملاً واقفم که وزرا و سفرا در آن ناکجا آباد، نه به اساس لیاقت و اهلیت و تحصیل و تجربه و وطن دوستی و...، به آن مقام‌ها نصب میگردند، بلکه به اساس واسطه و وسیله و سرمایه و...، ولی باز هم روادار نیستم تا به یک دختر و یا خانم افغان، در هیچ کجای از این دیر دوار، صدمه ای وار شود و خوشحالم که "سلسله جان"، سالم و سلامت به آغوش فامیل برگشته است.

اما لب و لباب این مختصر در این نهفته است که از همان نخستین روز و نخستین دقایق کودتای نامیمون و نحس هفتم ثور ۱۳۵۷، تا این دم، در این مرز و بوم که افغانستان آنرا نام است، بر این مردم مظلوم و با شهامت، چه ها که از نامردی و نامردمی ها نرفت.

کودتاچیان هفتم ثوری دمار از روزگار مردم در بند کشیده شده آن مأوا بدر آوردند، بیشمار زنان و دختران را چور و تاراج کردند، زندان های متعدد مرکز و ولایات شاهد بسا ناروا ها در حق خواهران و مادران و دختران ما بودند و...

در همان زمان، در پاکستان، تنظیم های جهادی که به وسیله امریکا، اروپا و عرب ها تجهیز و تمویل میگردیدند، چه ناروا ها و فجایع را در داخل کمپ های مهاجرین و آوارگان بخت برگشته، نبود که در حق شان روا داشتند. از کمپ های مهاجرین در به در افغان، بازار برده فروشی ساخته بودند، روزانه صد ها زن و دختر و طفل افغان را همان تنظیم های جهادی به شیخکان زنباره عرب به فروش می رسانیدند و گروپ گروپ و دسته دسته، سوار طیاره های خصوصی شیخکان بی همه چیز عرب میکردند و پول های هنگفتی به کیسه های پُر ناشدنی سیاف ها و گلبدین ها و ربانی ها و... می ریخت که هرگز توقفی در آن بوجود نیامد و...

چه گردن های مرمین و ضعیف و نحیف دخترکان افغان زمین نبود که توسط طالبان جهل، از تن های نازنین شان جدا نشد، چه زنان و دختران با شرف افغان در اثر نمایی ها و دشمنی ها و رقابت ها و...، در سر تا سر کشور که توسط عمل وحشتناک و غیر اسلامی و غیر افغانی و غیر انسانی، سنگسار شدند، جان به جان آفرین سپرده و زیر خروار ها سنگ و سنگچل مدفون گشتند و یا هم دست و پای شان قطع گردید و...

سوال اصلی و اساسی اما اینجاست که آیا در میان آنهمه زن و دختر و طفل و کودک افغان که از چهل و چند سال بدین سو آماج تعدی و تجاوز و ترور و وحشت و جنایت قرار گرفته و می گیرند هنوز، فقط "سلسله جان" دختر سفیر بود که آدم بود و از جنس لطیف بود و افغان بود و انسان بود و مسلمان بود و سر اش به تن اش می ارزید و دیگر هیچ؟؟؟؟!!!

آیا همین هموطنان ما که هنوز از چند و چون قضیه به درستی اطلاعی ندارند و نمی دانند که در پس پرده چه بازی ها در جریان است و...، گاهی هم در چهار دهه پسین، قطره اشکی در سوگ یکی از آنهمه زن و دختر افغان ریخته اند، آیا در مورد شعری سروده اند، آیا نظم و نثری به رشته تحریر درآورده اند؟

به یقین که نام نامی آنهمه قربانی جنگ و جهاد و در به دری و کودتا و کودتا بازی و تجاوز و تعدی را از چهار گوشه و شش جهت نمی شود بخاطر سپرد و یک یکی برای هر کدام مقاله نوشت و شعر سرود و نظم و نثر به رشته تحریر درآورد، اما به سادگی می شود، قطعه شعری در وصف زنان گمنام افغان سرود و مقاله و تبصره ای نوشت و قطره اشکی به یاد شان ریخت و...

مگر نه! آنان که دختر سفیر و وزیر نبودند! آنان که واسطه و وسیله نداشتند، آنان که کس و کوی ای نداشتند، آنان که بازخواست گری نداشتند و سر شان به تن شان نمی ارزید و...

اینکه یک سفیر به سفیر دیگر چه می نویسد، یا در غم و شادی هم شریک اند و متوجه چشم و ابروی یکدیگر اند و آینده ای در پیشرو دارند یا خواهند داشت و...، قابل فهم می تواند بود، آخر گفته اند که "تو به مه، که مه به تو"!

و اما و ولی و مگر، آیا باید آب را نا دیده، موزه ها را از پا بدرکنیم؟  
آیا در چنین اوضاع و احوال پیچیده و اساس کنونی، لازم بود تا درب سفارت کشور در اسلام آباد را بصورت آنی و عجله بست؟!

**هر که پا کج میگذارد خون دل ما میخوریم**

**شیشه ناموس عالم در بغل داریم ما**